

نظری به آدیان

البته دین بودائی سر زمین اصلی خود را بکلی ترك نکرد در مناطق دورتر از مراکز تمدن هندی مانند جزیره سرانديب یا سیلان و برمه و سیام بصورت قدیمی خود یا اثر اوادای یعنی تعالیم بزرگان که بودائیان شمالی آنرا چرخ کوچکنتر یا **هینایانا** مینامند باقی ماند در حالیکه همین دین در ممالک شمالی مانند آسیای مرکزی و چین و کره و ژاپون بصورت کامل تری که به چرخ بزرگتر یا **ماهاییانا** مشهور است ظهور کرد و در چین و ژاپون با مذاهب قدیمی آن ممالک توأم گشت و از این امتزاج، مشارب و مسالک بسیار مهمی مانند مکتب «زن» بوجود آمد، تا به امروز نیمی از مردم ژاپون بودائی هستند و نیمی شیفته و اصول دین ملی این مملکت با تعالیم کلی و جهانی بودائی آمیخته شده و تمدن ژاپونی را بوجود آورده است. در چین نیز بسیاری از مردم پیرو مسالک کنفوسیوس اند که با اصول دین بودائی در قرون وسطی امتزاج یافت.

در ممالک جنوب شرقی آسیا نفوذ مذاهب و تمدن چینی و هندی و اسلام هویدا است. در هندوچین مذهب بودائی با تعالیم کنفوسیوسی و تائوئی و نفوذ کلی تمدن چینی توأم گردیده و در اندونزی اسلام که در قرون فهم و دعم توسط تاجران و سیاحان عرب و ایرانی که بیشتر اهالی مناطق اطراف خلیج فارس بودند به آن سر زمین انتقال یافت حکم فرماست. لکن بسیاری از اعمال و عقائد مردم این دیار مبنی بر پایه دین هندی است که تا چهار قرن پیش در آن جزائر مستقر بود و تا امروز در جزیره بالی که برای رقص و موسیقی دینی خود در تمام جهان شهرت دارد پا بر جاست. در مالایا نیز دین اسلام حائز اکثریت است در حالیکه نفوذ هندی و تا حدی چینی کاملاً هویدا است. (۲۰)



سنجش آدیان و تطبیق تعالیم و اصول آزان با یکدیگر باید از مقوله سامی و هندی و غیره نیز تجاوز کرده و کلیت کامل یابد. این امر البته چندان آسان نیست از آنجا که لازمه آن انتقال از يك عالم دینی و فکری و روحی و نژادی بعالم کاملاً متغایر و متفاوتی است. فهم اسلام برای يك مسیحی یا مسیحیت برای يك مسلمان آسان تر از فهم دین بودائی برای هر دو است و نیز درك حقائق دین هندی برای يك بودائی آسان تر از فهم اصول کیش یهود است برای او، لکن با وجود این اشکال چنین انطباق و سنجشی از هر حیث لازم است و در مورد اسلام زمینه ای نیز از برای آن فراهم آمده است. از آنجا که از قدیم الایام بعضی

از بزرگان اسلام گرفتند و شانسی در بار اکبر و جهانگیر و برخی دیگر از سلاطین گورکانی آن دیار با معنویت هندی تماس مستقیم حاصل نمودند و اشخاص ماندند داراشکوه پادشاه و وجود نهادند که برخی از کتب مهم عرفانی و دینی هندی مانند «**باشاوااد گیتا**» و کتب او پانیشاد را از سانسکریت بفارسی در آوردند و از آن سو «**حکمة الاشراف**» شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی به سانسکریت ترجمه شد. و عارفی مانند کبیر ظهور کرد که هم مرشد مسلمان داشت و هم هندی و با معنویت هر دودین آشنا بود. لکن در بقیه دیار اسلامی چون در آن موقع حاجتی به این نوع تحقیقات نبود و حکماء به ذکر اصل وحدت ادیان اکتفاء کرده و از بحث در جزئیات مطلب خوددای نمودند و فقط به ندرت محققانی مانند ابوریحان در «تحقیق ماللهند» به سنجش عقائد هندوان و مسلمانان مبادرت ورزید.

سنجش کلی ادیان باید مبنی بر این پایه باشد که حقیقت اصلی آنها یکیست و هر دینی حقیقت واحد را بصورتی مطابق استعداد و طبع پیروان خود جلوه گر میسازد بدون اینکه از اساس آن چیزی کاسته باشد و همه این طرق به یک مبدأ و حقیقت واصل میگردند، حقیقتی که فقط عارف میتواند در عالم تجرد ماوراء هر گونه تعیین و کثرت مشاهده کند. این موضوع را مولانا در کتاب «**فیه مافیة**» بوضوح بیان نموده میفرماید :

« روزی سخن میگفتم در میان جماعتی و میان ایشان هم جماعتی کافران بودند در میان سخن میگریستند و متذوق میشدند و حالت میگردند ، سؤال کرد که ایشان چه فهم کنند و چه دانند این جنس سخن را مسلمانان گزیدند از هر آریک فهم میکنند ایشان چه فهم میگردند که میگریستند؟ فرمود که لازم نیست که نفس این سخن را فهم کنند اینج اصل این سخنست آن را فهم می کنند آخر همه مقرند به یکانگی خدا و با آنک خدا خالقست و راز قست و در همه متصرف و رجوع به بست و عقاب و نحو از اوست چون این سخن را شنید و این سخن و صف حقست و ذکر اوست پس جمله را اضطراب و ذوق و ذوق حاصل شود که از این سخن بوی معشوق و مطلوب ایشان میآید اگر راهها مختلف است اما مقصد یکیست نمی بینی که راه بکعبه بسیارست ، بعضی را راه از رومست و بعضی را از شام و بعضی را از فارس و بعضی را از چین و بعضی را از راه دریا از طرف هندویمن ، پس اگر در راهها نظر کنی اختلاف عظیم و میبایست بی حدست اما چون بمقصود نظر کنی همه متفق اند و یکا ته و همرا درونها بکعبه متفق است و درونهارا بکعبه ارتباطی و عشقی و محبتی عظیم است که آنجا هیچ خلاف نمیکنند آن تعلق نه کفرست و نه ایمان یعنی آن تعلق مشوب نیست با آن راههای مختلف که گفتیم چون آنجا رسیدند آن مباحثه و جنگ و اختلاف که در راهها میگردند که این اورا میگفت که تو باطلی و کافری و آن دگر این را چنین نماید اما چون بکعبه رسیدند معلوم شد که آن جنگ در راهها بود و مقصودشان یکی بود (۲۱)

باید در نظر داشت که هر دینی واقعیت و حقیقت را از جهت و منظر خاصی مشاهده کرده و جنبه مخصوصی از آن را تأیید میکند بدون اینکه تمامیت و کلیت حقیقت را از دست دهد. و نیز هر دینی سؤالی در میان میگذارد که در پاسخ آن شالوده عقاید و روش تفکر آن ریخته شده است. مثلا دین هندی مبنی بر امتیاز بین واقعیت و امور واهی و خیالی است و در کتاب های او پانیشاد که آخرین بخشی کتب آسمانی هندوان است پس از بحث طولی درباره اینکه واقعیت چیست حکیم بدون نتیجه میرسد که واقعیت نه مادی است و جسمانی و نه نفسانی و خیالی و وهمی بلکه صرف حقیقت و ماوراء هر گونه تعیین و محدودیت است درعین اینکه این حقیقت در قلب انسان نهفته و ضمیر واقعی او میباشد. یا بقول کتب مقدس هندی ضمیر الهی

یا آتمان همان حقیقت مطلق یا **براهمان** است ، نتیجه نهائی سیرا معنوی اینست که آن حقیقت توئی بنا بر این اساس کیش هندی مبنی بر امتیاز بین واقع و غیر واقع و تفکر و غور در ماهیت و طبیعت اشیاء موجودات دارخلقت و بالاخره کشف حقیقت ماوراء کلیه عوالم تعینات و تنزلات است .

در دین بودائی بر عکس از تفکر درباره حقیقت مطلق و مبدأ وجود جهان خلقت خود داری شده و مؤسس این مسلک که بودا باشد توجه خود را به وجود درد و الم و شکنجه در حیات آدمی معطوف داشت و درصدد علاج آن برآمد . سؤالی که بودا در میان گذارد این بود که چگونه میتوان درد و بدبختی و بیچارگی را که تمام موجودات عالم در آن شریک انداز بین بردوبه سعادت نائل آمد . در جستجوی حل این مسأله و پاسخ این پرسش بود که بودا زندگی دنیوی را ترک گفت و سالها به ریاضت پرداخت تا بالاخره به مرحله اشراق رسید و به کشف حقایق نائل آمد که پایه و اساس مذهب بودائی محسوب میشود .

تعالیم بودا مبنی بر از بین بردن درد و شکنجه و بدبختی است ، بودا به این نتیجه رسید که فقط باز میان برداشتن تمایلات نفسانی وهوی وهوس و حتی میل و خواستن و اراده به کسب مال و متاع دنیا و بر خوردار شدن از لذائذ جسمانی و نیز از بر طرف ساختن امتیاز بین «من» و «دیگری» میتوان به این هدف نائل آمد و به مقام فنایا **نیروانا** رسید و سعادت ابدی را در آغوش گرفت . بدین جهت بودائیان احترام زائدا الوصفی برای همه موجودات زنده دارند تا این حد که راهبان این مسلک در فصل تابستان توری بر روی صورت خود می اندازند تا مبادا حشره ای در بینی یا دهان آنان وارد شده و از حیات محروم شود . و نیز پیروان این دین مخصوصاً آنانکه تعالیم مکتب شمالی یا **ماهاریانا** را دنبال میکنند بودا را مبدأ و منشأ رحمت و محبت و کرامت و رأفت میدانند و معتقد بملکی هستند بنام او اکیلو تشوارا به سانسکریت و یا **گوان یین** به چینی که ملک رحمت است و تمام مراحل تکامل را پیموده و یک قدم در عالم نیروانا نهاده است لکن چون نسبت به تمام موجودات علاقه و محبت بی پایانی دارد و رحمت او شامل حال جمیع کائنات میشود با خود سوگند خورده که تا آخرین علف صحرا را نجات و رهائی جاویدان نبخشد پای دیگر خود را از چرخ جهان طبیعت بر ندارد و کاملاً وارد نیروانا نگردد .

مذهب بودائی علی رغم آنچه بعضی درباره آن نوشته اند منکر خداوند و مبدأ نیست بلکه بودا توجه خود را به چگونگی نجات خلق تمرکز داده و از تفکر درباره خلقت و مبدأ خودداری کرده است نه اینکه منکر وجود مبدأ باشد . حتی درباره ماهیت **نیروانا** که بنظر بودائیان غایت کمال و مقام مطلوب و هدف نهائی حیات آدمی است بودا سکوت اختیار کرده فقط مریدان را به وصال به آن تشویق نموده و از تفکر در حقیقت صرف امتناع ورزیده است . همین عدم امکان تفکر درباره مقام ذات باری تعالی را عارف معروف **محمود شبستری** به کمال وضوح در گلشن راز بیان کرده میفرماید :

در آلا فکر کردن شرط راهست ولی در ذات حق محض گناه است
بود در ذات حق اندیشه باطل مجال محض دان تحصیل حاصل
چنانکه در گفتار بودا آمده انسان مانند پرنده ایست محبوس در قفس ، یک زندانی که باید در این عمر کوتاه کوشش کند تا از قید این زندان آزادی یابد . پس برای اوسودی ندارد

که این لحظات گرانها را صرف تفکر در چگونگی ساختمان قفس و ماهیت آن کند بلکه باید پاسعی هر چه تمامتر در صدد از میان برداشتن و در هم ریختن قید آن دام بر آید و با فکر بدست آوردن آزادی حقیقی که رهایی یافتن از چرخ حیات و تعینات جسمانی و نفسانی است - کوشش کند .

مسیحیت از جهتی بادی بودائی مشابه است از آنجا که نظراً اصلی آن نیز چگونگی نجات انسان از زندگی پر شکنجه این دنیا و مرگ است که به این نشأه پایان میبخشد و انسان را در مقابل دردناک ترین تجربیات زندگی قرار میدهد چنانچه «**سنت آگوستین**» یکی از آباء مشهور مسیحی اولین مرحله حکمت و معرفت را درک و فهم این حقیقت میدانند که روزی انسان خواهد مرد (۲۴) . البته در تعالیم مسیح از مبدأ هستی بارها سخن آمده و به خلقت عالم نیز اشاره شده است چنانکه در اول **انجیل یوحنا** میفرماید در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود ، همان در ابتدا خدا بود ، همه چیز بواسطه او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات حیات نیافت .

لکن بیشتر توجه مسیحیت به رهائی یافتن از وضع اسفناک حیات انسانی در این دنیا است برای نجات از این موقعیت رقت انگیز و این عالم پر جور و ستم ، مسیحیت **محبت الهی** و کرامت و دوستی نسبت به همسایه و نزدیک را تنها چاره و علاج میدانند و بدین دلیل در نظر يك مسیحی خداوند قبل از هر چیز **محبت** است . حضرت مسیح با درود و شکنجه ای که در مصلوب شدن متحمل گردید بار گناهان مردمان جهان را تقبل کرد و بدین دلیل با توسل به او که نشانه محبت و مرحمت خداوندی نسبت به مخلوقات است بشر میتواند از این دیار پر درد والم نجات یابد .

صلیب مسیحیان که درک معنی آن برای پیروان ادیان دیگر اغلب مشکل و صعب است برای يك مسیحی مظهر همین حقیقت است و در مقابل آن يك عیسوی به یاد آن حقیقتی میافتد که برای این جهان قربانی شد تا بلکه این جهان بتواند به حقیقت بگراید . صلیب نه تنها تمثیل **انسان کامل** است (۲۵) بلکه نشانه مرحمت و لطف بسی کران خالق است که حقیقت شریف روح را فدای این عالم ظلمانی کرد تا بواسطه آن این ظلمت به نور تبدیل یابد و در نتیجه قلب سخت و منجمد بشر در حرارت محبت الهی ذوب شود و دیوار و حصاری که هر موجودی را از دیگری و مخلوق را از خالق جدا میسازد فروریزد .

در اسلام گرچه محبت و معرفت همیشه با یکدیگر آمیخته است و از هم مجزا نیست ، ما اصل و اساس وحی محمدی معرفت به حقیقت و واقعیت یکتا و تمییز بین وجود و عدم یا واقعیت و غیر واقعیت است ، اصلی که **شهادت اول** آن را به واضح ترین و کامل ترین وجهی ادا مینماید **معنویت اسلام** اساساً عرفانی است یعنی مبنی بر معرفت است و دعای اولیاء این دین همان «**رب ارنا الاشیاء کما هی**» (۲۶) است و نهایت معرفت درک این مطلب است که واقیبت و حقیقتی **جز الله نیست و لا اله** نفی هر گونه ثنویت و کثرت از اوست و آنچه در نظر بصورت کثرت جلوه مینماید امری و همی بیش نیست چنانکه **صاحب گلشن راز** میفرماید :

جهان خلق و امر آنجا یکی شد	یکی بسیار و بسیار اندکی شد
همه از وهم تست این صورت غیر	که نقطه دایره است از سرعت سیر
یکی خط است ز اول تا به آخر	برو خلق جهان گشته مسافر



با وجود این تباین منظر بین مذاهب و طریق خاصی که هر يك برای وصال به حقیقت پیش میگیرد ادیان در اساس و اصول و حیات معنوی با یکدیگر متفق اند و حقائق اصلی را به نحوی از انحاء جلوه گر میسازند. اصولاً همه مسالك معنوی مبنی بر ازمیان برداشتن حجابی است که انسان را از حقیقت دور میسازد حقیقت را از نظر انسان مستور می نماید. آن حجاب را که به **نفس اماره**، یا ضمیر بشری، یا ابلیس درونی تعبیر کرده اند باید از بین برد و تسلیم عقل و روح نمود و بقول عرفاء ابلیس درون را مسلمان کرد و یا بعبر دیگر باید اشتباهی را که بشر بر اثر ضعف نیروی معنوی و کاهش قدرت ذوق و مشاهده و هیبوط از مقام کمال خود مرتکب شده و میبندارد که خود حقیقتی است مستقل و وجودی مجزا، از میان برداشت تا بر او ثابت شود که وجود از دیگری است و او بخودی خود هیچ است. بقول مولانا عبدالرحمن جامی در مناجات «**آحقه الاحرار**»:

نیست بخود، هست پتو هر چه هست
هست کن عالم نوی و کین
هست که هستی بود الحق توئی
باشدش البته بهستی نیاز
نیست ز غیر تو نشان غیر نام
نیست درین عرصه کسی غیر تو
مانده به پیدائی خویشی نهان

ای عالم هستی ما با تو هست
ذات تو هم هستی و هم هست کن
هست توئی، هستی مطلق توئی
هر چه ز هستی بسرای مجاز
با تو خود آدم که تو عالم کدام؟
گرچه نمایند بسی غیر تو
کیست به پیدائی تو در جهان

ژوژوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از ملك الشعرای بهار

(بدان و بگوی)

که از گلام نستجیده، خوار گردد مرد
صربح باثرو بحد گوشت و هزل مگرد
بسا عمل که ازو زاد رشک و کین و نبرد
ور آنچه دانی گوئی، کشی فراوان درد

سخن چو گوئی، سنجیده گوی در مجلس
درست گوی و ادب ورز و بر گزاره مرد
با سخن که ازو خاست بحد و جنگ دقال
که آنچه گوئی دانی، بری فراوان سود

نه هر که هر چه توانست گفت باید گفت
نه هر که هر چه توانست کرد، باید کرد

(قطعه ای دیگر)

که از طریقه آزادگی نمائی باز
و گر فقیر شدی بر زمانه سر بفراز
بروزگار، زعجب غنا و ذل نیاز

یکی نصیحت از آزادگان ز جان بپذیر
اگر توانگر گشتی زعجب دست بکش
که نیت در بر آزادگان بتر چیزی